

در سازوکارهای درونی دانشگاه شود، چندان اثربخش نخواهد بود. هم تجربه کشور ما این را نشان می‌دهد و هم تجربیات سایر کشورها.

دانشگاه نیاز به خودتنظیمی دارد

ادبیات سیاست‌گذاری در پارادایم خودتنظیمی در صدد رفع این چالش است. در الگوهای ذیل این ادبیات اصل بر نظرات حداقلی اما هدفمند دولت است. بدین معنا که دولت متغیرهای محدود اما حیاتی و کلیدی را تعیین می‌کند و رابطه خود با دانشگاه را بر اساس تأمین حداقل انتظارات در این متغیرهای کلیدی رقم می‌زند. در صورت عدم تأمین این متغیرها توسط دانشگاه از ابزارهای سیاست‌گذاری خود نظیر (استانداردها، رتبه‌بندی‌ها، مشوق‌های مالیاتی، معافیت‌ها، مجوزها و دهها ابزار دیگر) برای هدایت دانشگاه به این سمت استفاده می‌کند. در این پارادایم نوع تعامل دولت و دانشگاه شیوه تعامل کارفرما و مجری خواهد شد و دولت نقش کارفرما و دانشگاه نقش مجری را خواهد داشت. دولت انتظاراتش را از دانشگاه طرح، منبعش را تأمین و انتظاراتش را رصد خواهد کرد و در عوض دهها مسئله دیگر از جذب دانشجو تا سرفصل‌ها و موارد دیگر را به دانشگاه‌ها و اکنار خواهد کرد. به عبارت دیگر به دانشگاه اجازه خواهد داد تا خودش را برای پاسخ‌گویی به این انتظارات تعظیم کند. تجلی عینی این بحث مسئله استقلال دانشگاه‌ها است که تاکنون درباره آن سخن بسیار کفته شده و تلقی‌های متعددی نیز از آن مطرح شده است. در این مورد نیز همچون بسیاری از موارد دیگر چهار نقش در واردات این مفهوم از غرب شده‌ایم، مراجعته به ادبیات علمی نشان می‌دهد که استقلال دانشگاه‌ها حداقل سپاهی اساسی دارد که یکی از مهم‌ترین آنها، تعییر الگوی رابطه مالی دانشگاه و دولت است. بدین معنا که دیگر دولت‌ها به دانشگاه‌ها بودجه نمی‌دهند، بلکه منابع مالی را به شکل قراردادها و سفارش‌کار تأمین می‌کنند. این سفارش ممکن است آموزش دانشجو باشد، یا پژوهش و ارائه خدمات علمی و امثال آن.

این بخش از استقلال دانشگاه‌ها موضوع مغفوی در کشور ما محسوب شده و عموماً کمتر درباره آن صحبت می‌شود. در حالی که توجه به آن یک بازی برد-برد برای دانشگاه و دولت محسوب می‌شود. یک برنده این موضوع دانشگاه است که دستش در تأمین مالی باز و از وابستگی به دولت آن هم به مدل چاندنی نجات پیدا می‌کند؛ چرا که دانشگاه در حالت فعلی برای بودجه خود باید به چاندنی با دولت پیرازد و میزان بودجه آن متأثر از قدرت چاندنی است. علاوه بر این در شرایط فعلی تلاطم‌های اقتصادی نظیر تحریمهای کاهش قیمت نفت و امثال آن، مدیریت دانشگاه را بشکلات‌جدی مواجه می‌کند. بدین معنا که دانشگاه حسب تعهد ضمنی دولت، دانشجو را پذیرش کرده است اما دولت به خاطر کمبود بودجه و مشکلات پیرامون آن، پول آموزش آن را نمی‌دهد در حالت اصلاح‌شده دانشگاه تعهد به ارائه خدمتی است که دولت هزینه‌اش را تقبل کرده و پرداخت می‌کند و این دولت است که باید متناسب با دارایی‌اش سفارش کار بدهد. علاوه بر این دانشگاه با فراغت بال بیشتری می‌تواند به تأمین مالی از منابع دیگر روی آورد. برای دولت هم این مدل یک برد محسوب می‌شود، چرا که می‌تواند انتظاراتش را دقیق‌تر از دانشگاه مطرح و مطالبه نماید و در ازای پاسخ به آنها هزینه پرداخت کند.

بنابراین اگر دولت بخواهد مطالبات مستمر پاسخ‌نیافرته از دانشگاه را به سرانجام برساند، باید در مدل تعامل مالی خود با دانشگاه‌ها تجدی‌دنظر نماید و با استفاده از تجربه کشورهای دیگر مدلی را طراحی نماید که هم دانشگاه را در جهت تأمین نیازهای دولت تشویق نماید و هم دست او را برای شکوفایی مالی و تأمین بیشتر منابع مالی باز بگذارد. این بخش در اصلاحات آموزش عالی کشور ما یک اولویت اساسی فراموش شده محسوب می‌شود.

* دانشجوی دکتری اقتصاد و مدیریت مالی آموزش عالی

استقلال مالی دانشگاه بازی برد - برد

مرتضی فیروزآبادی



در دهه‌های اخیر، شاهد مطرح شدن مجموعه‌ای از مطالبات از دانشگاه‌ها هستیم که از جمله آنها می‌توان به يومی‌سازی علوم انسانی، اسلامی شدن دانشگاه، اهتمام دانشگاه به حل مسائل نظام پیشرفت علمی و امثال آن اشاره کرد. طرح مشکلاتی نظیر بیکاری فارغ‌التحصیلان و رشد کمی بی‌ضاییه نیز در سال‌های اخیر به زمرة مسائل پیرامون دانشگاه اضافه شده است. احتملاً با جستجوی دقیق‌تر می‌توان فهرست مفصل‌تری را از انتظارات جامعه و دولت از دانشگاه تهیه نمود. طرح مستمر مجموعه این مطالبات حداقل دو نتیجه را به همراه دارد: نتیجه اول اینکه هنوز جامعه و دولت از دانشگاه انتظاراتی دارند که پاسخ لازم را از دانشگاه پیدا نمی‌کنند و دوم اینکه علی‌رغم زحمات کشیده شده در سال‌های گذشته، نهادهای مسئول (اعم از شورای عالی انقلاب فرهنگی، مجلس شورای اسلامی، شورای عالی علوم، تحقیقات و فناوری، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و...) در این زمینه کارآمدی کافی را نداشته‌اند. این در حالی است که مجموعه اقدامات انجام‌شده توسط این نهادها چشمگیر بوده است. به عنوان مثال تصویب قانون تشکیل وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در سال ۸۳ علی‌الظاهر ظرفیت‌های قابل توجهی را برای تقویت دانشگاه‌ها فراهم نموده است. اگرچه همه موارد آن قانون اجرایی نشده است؛ لیکن اثر همان میزان از اجرایی شدن قانون مذکور نیز در تحقق مطالباتی از جنس موارد ذکرشده، ناچیز ارزیابی می‌شود. البته ممکن است در جهات دیگر مانند تولید مقالات، رشد کمی و... به تقویت دانشگاه‌ها منتج شده باشد. به نظر نگارنده پاسخ اسکال فوق را باید در پارادایم حاکم بر برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری آموزش عالی کشور پیدا کرد. در ادبیات علمی الگوهای سیاست‌گذاری را می‌توان به دو دسته کلان تقسیم کرد: دسته‌البرنامه‌ریزی و کترسل عقلایی و دسته‌«خودتنظیمی». الگوهایی که در پارادایم برنامه‌ریزی عقلایی دسته‌بندی می‌شود عمده‌تاً بر این فرض استوارند که دولت قادر به دستیابی به اطلاعات جامع برای برنامه‌ریزی بوده و همچنین تشخیص او برای برنامه‌ریزی بهتر از هر کس دیگری است. بنابراین این الگوها در آموزش عالی، رفتار با دانشگاه‌ها است. از پذیرش دانشجو تا تعیین سرفصل‌ها و دهها مورد دیگر را وزارت علوم به عنوان جرئی از دولت عهدهدار شده است. این الگو به دلیل غلط بودن فرض‌هایش عملاً به ناکارآمدی در سیاست‌گذاری دولت و خلل در ایجاد نقش حاکمیتی منتج می‌شود. همه فعالان آموزش عالی، کلنگارهای متعدد دولتها با دانشگاه‌ها را در موضوعاتی همچون استخدام اساتید، پذیرش و با عدم پذیرش دانشجویان تحصیلات تكمیلی، نظارت بر عملکرد آموزشی و دهها مورد مشابه به خاطر دارند که در نهایت هم به آزادگی دانشگاه‌های منتج شده و انتظارات دولت را نبین برآورده نگردد است. اساساً نوعی از تعامل دولت و دانشگاه که در آن، دولت برای تأمین انتظارات خود از دانشگاه - و یا بهتر بگوییم ایفای نقش حاکمیتی خود در پاسداری از منافع عمومی - ناچار به دخالت